

این سند افشاگر در سال ۱۳۶۶ توسط یک عضو ناراضی حزب اسلامی گلبدین به زبانهای دری، پشتو و انگلیسی در پشاور وسیعاً پخش شده بود. «حزب همبستگی افغانستان» آنرا بازپخش می‌کند.

بنام خدا

گلبدین را خوبتر بشناسید

برادران و خواهران مسلمان از شما خواهش میکنم که بخاطر خدا و خون شهیدان ما به درد دل ما گوش کنید و این کاغذ را تا آخر بغور بخوانید دیگر نمیتوانم بنام مسلمان خاموش باشم و خیانت هائی را که در حق جهاد و مردم مسلمان ما میشود بپوشانم. من یکی از اعضای حزب اسلامی مربوط حکمتیار صاحب هستم. پدر من هم مثل قاضی ایشان به قندز مهاجرت کرده بودند، از خوردی یکدیگر را میشناختیم. سرگذشت شخصی انجنیر صاحب را نمیخواهم بگویم خوب نیست. منتهی از یک سن و سال کلانتر شروع میکنم که او را محمد سرور خان ناسر به لحاظ قومی درلیسه قندز داخل کرد. در همان وقت پرچمها کم کم کار میکردند. سلیمان لایق به اعتبار پدرش که پیر پلخمری گفته میشد و در قندز هم رسوخ داشت آزادانه کار میکرد. آنزمان زیاد از این چیزها نمیفهمیدیم. به همین ناهمی تعداد زیادی هواخواه سلیمان لایق شدند. البته در آن وقت بنام «مجددی» یاد میشد. برادر ما گلبدین خان که آنزمان تخلص نداشت از رفیق های زور سلیمان لایق و نظام الدین بود که بعد بنام تهذیب لقب گرفت. در تمام مجلس های خصوصی و عمومی شان حاضر میشد تا که دوره «لیسه» را خلاص کردیم و به پوهنتون کابل داخل شدیم. گلبدین به فاکولته «انجینیری تقسیمات» شد و من به یک فاکولته دیگر. در اینجا بعضی چیزها که ما از آنها بیخبر بودیم برای ما معلوم شد. بسیار چیزها را فهمیدیم. کوش و گیر مسلمانها و کمونستها زیاد بود و ما هم نه از اطراف آمده بودیم معلومدار که سف مسلمانها را قوی کردیم. در اینجا دیدیم که گلبدین خان هم دنبال ما آمد و به مسلمان ها یکجا شد حیران شدیم و گفتیم که رهنمائی خدا باشد. چند وقت بعد بین خود برادران مسلمان دوگندی پیدا شد و بعضی شکر رنجی ها و خوب دقت کردیم که سرمنشأ نفاق گلبدین خان است. این بی اخلاقی کم کم زیاد میشد خوب برادر شهید و مبارز ما حبیب الرحمن همه را نصیحت میکرد و نمیدانده کارها خراب شود. خلاصه هنوز سه سمتر از درس های ما پوره نشده بود که در پوهنتون بین کمونست ها و مسلمانها جنگ سختی شد و یک نفر از طرف مقابل بنام «سیدال» به قتل رسید و در آن زدن زدن هیچکس نفهمید که او چطور کشته شد. به اثر آن یکتعداد برادرها بندی شدند. چند روز بعد گلبدین خان کُت و لُغت برآمد و به درسها دوام داد. کمی بعد کودتای داود شد و در همان سال اول برادر ما حبیب الرحمن را با تعداد زیادی از برادران دیگر شهید کردند و چندین صاحب منصب از میدان هوایی بیگم گزینان شدند. باقیمانده آهسته آهسته پوهنتون را ترک گفتیم و به پشاور آمدیم. آوازه ها در پشاور این طور بود که گلبدین خان دستوری بین ما آمده و دست برادران را هم او به دولت داده است و به همین سبب بین برادران درخیزد پشاور عم آزدگی ها و بگوشوهای پیدا شد. در این وقت کوشش کرد با حکمت وقت پاکستان راه پیدا کند به وسیله «بلی دو نفر بیپلی خصوصی» با بوتو دیدار کرد و از او مقداری سلاح و کلدار گرفت که بر علیه دولت داود خان اعتراضش را بر ما میکنیم. دیگر برادرها با آن مخالفت کردند ولی فشار بیوتو و اصرار گلبدین خان آخر سبب شد که چند تا برادران ما به جاهای مختلف افغانستان رفتند و تک و تنگی را شروع کردند که از آن خبر دارید. از آنجا که آمدند تا کام نفاق ها زیاد شد و یک گروه از دیگر برادران جدا شدند و بعد این گروه هم به وسیله گلبدین خان تجزیه شد و ما هم به حساب وطنداری و همد زبان بازی به اروپا خود برد. که حالا بسیار پشیمان هستیم ولی آنوقت فکر میکردم که توبه کرده و راستی هم به راه اسلام نار میشوند. روز ما بسیار بد بود چیزی نداشتیم ولی رابطه با حزب دولتی پاکستان خوب میشد و وکم کم قوت و لاجوت پیدا میشد. بعد از کودتای جنرال محمد ضیا الحق حشمتیار صاحب کوشش کرد که

به جماعت اسلامی پاکستان سود را نزدیک کنند . چرا که آنها بسیار قدرت داشتند . ولی موندنی صاحب که مرد کلان و عالمی بود به او روی خویش نشان نداد و به اشخاص های دیگری رابطه اش بسیار خوب بود . بعد از کودتای شوروی ها و آمدن ترهکی دفعتاً و بسع تغییر کرد و کلب الدین خان که در آنوقت گروه ما را حزب اسلامی نام گذاشته بود به سفارت لیبیا در اسلام آباد تماس برقرار کرد یکماه بعد پول زیادی بدست آمد . گرچه اندازه صحیح آن برایا معلوم نبود ولی آثارهای ما کم کم سربراه شدند تا نفت و نفتچه از وقت بیوسه دانستم و پیسه هم از لیبی آمد . و چند نفر را داخل روان کردیم که فعالیت کنند . نفرهای ما بعداً معلوم شد عونی ترهکی به صد دیگران فعالیت میزدند و از همان وقت کم کم برای بعضی برادران مجلس شک هائی پیدا میشد و باز هم می گفتیم معش حساب های باشد که ما نمیدانیم . خلاصه جریان زیاد است که کتابها میشود ولی کوتاه سخن را به شما میگویم که بعد چه دیدیم و چه کردیم . در بین خود حزب چند تا گروه خاص ساخته شد که ما پسان خبر ندیم . اینها چند دفعه بلاتهای کودتا را بر علیه ترهکی و امین فار کردند و بدولت راپور دادند و آوازه بود که دستور حاکمیتار صاحب بود ، و او خوبتر میفهمید که چه بشود . یکبار که همه مسلمانها میخواستند در کل ولایت شورش کنند ولی همین شبه مخفی حزب آنرا راپور دادند . به همین واسطه بید که در چند اول بسیار برادران ما به شهادت رسیدند و ناکام شد . دفعه دیگر تعداد صاحب منهبان عشری و پولیس بکلی آمادگی گرفتند که کودتا کنند و دستها تیار شدند و با حکمیتار صاحب قسم ها کردند و خود سر هم تا لوکرفرت و تمام کارها تیار شدند لیکن در روز پیش از وقت همه گرفتار شدند و معلوم شد که تمام نام ها و راپورها را به حفیظ الله خاین داده بید . بعد که فتنه اسرار حرکت کرد و کل عشری جلال آباد و چغه سرای هم به آنها همدست شدند و دوازده ملیون افغانی حفیظ الله خاین روان کرد که غنڈ اسرار را تخریب کنند . همین طور هم کردند که تمام سلاح های شان هم بریاد رفت و عسرها و صاحب منسب های شان هم تیت و پرک شدند و یک تعداد شان گرفتار شدند و شخید شدند . پس از این واقعه انجنیر صاحب در یک مذاکرات خمیصی گفت که امین قدرت را به ما واگذار می کند و ما باید این فرصت را از دست ندهیم همه ما به چرت رفتیم و حیران ماندیم که چه گپ است . خوب باز هم فکر کردیم که البته به خیر ماست و به خیر اسلام است . چند روز بعد امین را مردار کردند طبعیت انجنیر صاحب بسیار گرفته بود و بما مردم امر میزد که چند روز صبر کنید تا چه میشود . کمی بعد یعنی وقتی که لشکر روس ها با ببرک لعین داخل افغانستان شده بودند به یکتعداد ما فرمان داد که بداخل بروید . من با چند برادر دیگر به کوه دامن و کوهستان رفتیم . یکماه بعد که کم بلد شدیم و راه و چاه را شناختیم دیدیم که برادران ما از حکومت پول و سلاح میگیرند . گفتیم این چه گپ است و چه حساب است گفتند که دستوری است پروا ندارد همه تکنیکی میباشد بعد دیدیم که با همان سلاح و مرمی دولتی به جان دیگر مجاهدین فیر میکنند شب به خانه های مردم میروند و پول و مال شانرا میبرند و به گناهی که به دیگر تشنیمها میدهند بی حرمتی میگردند . با ریسها و منحنین وصنی جنگ نبود فقط انتشار میکشیدند که شوروی ها به دیگر گروهها حمله کنند اینها از پشت سر میرفتند و مجاهدین را زیر آتش میگرفتند . هر قوماندانی را که در داخل میگشتند ۵۰ هزار افغانی جایزه دولت میداد از هر مجاهد عادی ۲۰ هزار . سر قوماندانهای که از پشاور روان میکردند یکصد هزار افغانی جایزه بود . دل ما از این جنایت به کفیدن رسیده بود هیچ چیزی گفته نداشتیم ، میخواستیم آنها را ترک کردیم و با چند برادر دیگر به منامه رفتیم و بخان

وزار شریف رفتیم - در هر جا همین رقم کارها را دیدیم که از چشم انسان خون میآمد در تنهائی گریه میکردیم - دیدنی هائی بود که من از گفتن آنها تنگ میکنم - مردم را حتی زنده در میدادند ، زنده به دریا میانداختند که سائبه گروپ دیگر تعلق دارند - ملانها هائی در میان بودند که اصلاً معلم نبودند چکاره اند و همیشه فتوا میدادند که دیگر تنظیم ها کافر اند کشتن آنها روا است و مال شان هم به جبهه غنیمت است - خرمن های شانرا میسختاندند و چه کارهای دیگر که روسها هم در اول آن کارها را نمیکردند - مردم از این ظلم و ناروا بسیار مهاجر شدند و کمی هم خود را به دولت تسلیم کردند - از این دیدنیها دل ما طاقت نکرد و بسا آور آمدیم - هنوز این سوالها و آن ظلم و ناروا در کله ما دور میزدند دیدیم سه نفر از بلند رتبه های خاد کابل یعنی سنواری دکروال حبیب الله هدایت و برید پرنال غلام صدیق میرکی پشاور آمدند و انجنیر صاحب در خانه که آنها بودند بدیدن شان رفت بعد موتر و خانه و انطباط و مسارف برای شان مقرر شد - بین برادران مومن و مخلص گپ ها تا و بالا شد که این چه حساب است و باعث بدنامی حزب میشوند - این حرفها به گوش حکمتیار صاحب ریگید و در گفتارهای عمومی و خصوصی به همه فہماند که اینها از خود هستند از اول با حزب بودند ، یسی دوماه نگذشت که کارهای حزب رقم دیگر شد به تمام سنگر های خود فرمان صادر کرد که دیگر تنظیمها را تا که میتوانید بزنید تا نوبت به ما برسد - راههای شانرا بگیرد همه را خلع سلاح کنید ، اگر نمیتوانستید جای بود و باش و مرکز شانرا به شهری ها خبر بدهید - نمائید که دیگران بداخل قوت دار شوند - خداوند این فرمان را رسوا کرد و در پشاور از سوی گروپ های دیگر کشیر کردید که همه از آن خبر شدند - پس از آمدن جنرال میرکی همینطور خلقتی ها و برجمی ها دفترها و جبهه های حزب را بر کردند پروگرام ها زیاد ساخته شد که در داخل و خارج حل شود - یک گروپ ترور و وظیفه دارند که بعضی از رهبرهای جهاد و اشخاص فہمیده و مخالف و قوماندانها را ترور کنند تا یک اندازه هم موفق شدند و بسیار قوماندانها در پشاور و در داخل از بین برداشته شد - مولوی شفیع الله صاحب که واقعا یک مباحثه با ایمان و مسلمان خوب بود و روس ها از ترس او به کوه صافی جرت نداشتند که بروند به وقت نماز از پشت سر بالاایش فیر کردند و شهید شدند - برای کشتن دیگر قوماندانها مثل سید جگرن و اسمعیل خان و مولوی صاحب حقانی قوماندان عبدالحق و مسعود هم جایزه ها ماندند - عزیز الرحمن الفت و غروال را هم همین ها کشتند و پلان شان بود که استاد سیاف و استاد رسانی و مجددی و قاضی صاحب محمد امین و قاد و مولوی خالص را هم بدرک شان روان کنند خواجل شان نیامده بود و تا حال زندمانندند -

در خود پاکستان شبکه های خاد تشکیل شد در پشاور ، در کویته ، در کراچی و لاهور بکار شروع کردند - یک شبکه بسیار خطرناک و فعال زیر نظر مستقیم میرکی و حکمتیار صاحب در پشاور مور اسلام آباد جور شد که بندی را هم اداره میکرد و برای اینکه مردم سرش نفہمند چند هتل و اپارتمان گرا کردند و آنها را به یک نفر جانی و قاجاق تبر بنام پالیان قیوم - بردند - نفرهای خاد و موترهایش از کابل میآیند و میروند و بود و باش شان از بندی و اسلام آباد همه در این جا است اسوالات را همه از همین جا میگیرند و همین جا تسلیم میکنند چند لاری و موتر هم از بودجه خاد و حزب بوسیله میرکی به اختیار همان قیوم است و به وسیله آنها چندین تن هیروئین و چرس و تریاک بهره برد ، میشد و مایند که بقیه نفرهای خاد و حزب و معالیت های شان تعلق دارند - یکبار او را بولیس نظامی با برگه گیر کرد و پشاور برد اما گلب الدین خان بسیار واسطه ها بوسیله ها کرد و بیلر زیاد داد تا که او را خلاص کرد و ما آوازه کردیم که مجددی او را خلاص کردند و حالا هم همان شبکه گرم است و کار خدرا میبندد - بر علاوه این رابطه ها و مسایل خوشاوندی های

دیگر هم انجنیر صاحب اختیار با کابل دارند که آنها محکم ساخته میباید چنانچه همیشه تهنذیب معمولان بیروی سیاسی کابل را به برادر حکمتیار صاحب عریسی کرده بودند و پس از مرگ برادر آنها در نکاح خود آورد و دختر اندر خود یعنی خواهرزاده تهنذیب را به مسایون جبریلوفی کرد که این شخص از او در زاده های بسیار نزدیک دستگیر ملحد است مشهور به دستگیر پنجشیری و از جمله کسانی است که سالها پیش پیش دستگیر بیرق برادر کمونست ها بود و به همان رابطه به حکمتیار صاحب پیوست حالا می فهمید که گپ چیست و رابطه ها به کجا چسبیده است . به این رقم حکمتیار صاحب هیچوقت نمیخواست که ما در داخل و بیاد ر بساور با دیگر تندبیم ها اتفاق داشته باشیم و این کار بسیار برادرهای ما را از اول مسلمان بودند رنج میداد ولی از ترس ناری کرده نمی شد کسانی که از بین خلق و پرچم آمده بودند همیشه این مخالفت ها را قوت میدادند و همین وظیفه را داشتند و پس وقتی که سله اتحاد هفتگانه شد حکمتیار صاحب فوراً بخانه استاد سیاف دوید و خود را نزدیک ساخت . در اول ما حیران شدیم که چه مقصد موجود است بعد که اتحاد شد دیدیم که حزب کل کارها را در دست گرفت و تکیه اینکارها شد همه اعضای حزب خوش بود که اتحاد خوب است و به نفع ما است ولی یک کورت دیدیم که وضع تغییر خورد و آوازه شد که در کنفرانس اسلامی جهاد برسمیت شناخته میشود و استاد سیاف به حیدر رئیس آن مقرر میگردد . در اینوقت به کل نفرهای حزب امر کردند که استاد سیاف و اتحاد را تخریب کنند . بعد از چند روز با همان زرنگی و چالاکگی استاد ربانی و مولوی خالقی را هم بازی داد و بنام جور کردن یک اختلاف آنها را هم به استاد سیاف مخالف ساخت و اعلامیه مانی به ضد او نشر کردند و در سخنرانی ها و مجلس های خود به او حرف های ناسزا گفتند . با آنها مولوی خالقی دل نکرده که به حکمتیار اختلاف کند چون او را در گذشته هم خوب میشناخت . ولی کوشش مانی از هر سو جریان پیدا کرد که اتحاد آنگانه و هسگانه یکجا شوند . انجنیر صاحب که سال های سال مجددی و افتدی را داو و دشنام میداد و نمیباند که آنها در اتحاد هفتگانه بیایند این دفعه فقط بخاطری که ریاست استاد سیاف و اتحاد را گد و نکند به آنها روی آورد یعنی که بعد از همه دشمنی ها شخصاً بخانه افتدی صاحب اسلام آباد رفت و پشت سر او نماز خواند و مهمانی ها زد . وقتی یکی از برادران از وی سوال کرد که انجنیر صاحب نمازتان چطور میشه با خند جواب داد که یک تنگتیک سیاسی است . بعد وقتی که دور ششم مذاکرات شیو چالان بود آوازه شد که شوروی ها از افغانستان میرایت و حکمت ائتلافی تشکیل میشود در این وقت انجنیر صاحب در جلسات متعدد به همه ما توصیه کرد که با پرچمی ها و خلقی ها کاری نداشته باشید هر کدام پیش شما آمد آنها در بغل بگیرید و این کار به نفع ما و شماست . در آینده بدرد ما میخورد . رفت و آمد افراد از کابل زیاد شد و همه چیز سردرگم معلوم میشد . این موضوعات که خلق آنها عرض کردم یک تعداد برادران مسلمان ما را هر روز محبتی میکرد و در آخر برای ما شکی باقی نماند که حزب آلبوده شده است و به همین سبب قاضی صاحب محمد امین خان وفاد معاون حزب با یک تعداد برادرهای مجاهد و متعهد از حزب برآمدند و حالا مستقل از حزب حکمتیار صاحب به جهاد دوام میدهند . اگرچه بسیار کوشش شد که مقامات پاکستانی به قاضی صاحب سلاح و مهمات ندهند ولی خداوند خدایش را میداند .

تا اینجا خلق جریان بشاور و داخل را گفتیم حالا کارهای خارجی حزب اسلامی را هم مختصر مختصر میگویم تا مسلمانان از حقیقت ها باخبر باشند . چطور که بیشتر عرض کردم ابتدای وقت مدرک بولی حکمتیار صاحب لیبی بود و تا بحال هم این رابطه برقرار است در پهلوی لیبی و تکیه در

ایران انقلاب شد اول گروهی که خود را پیوند کرد حکمتیار صاحب بود و بعد فهمیدیم که توده‌های ایران در اول وقت متندر بیدند و حزب را کمک میکردند. این رابطه‌ها بعدی نزدیک بود که مشارف دفتروخانه و تمام چیزهای ما را ایران میداد و اعضای حزب با سپاه پاسداران از یک گروان سر میکشیدند. آنقدر دوستی پیسرفت کرد که بغیر از اعضای حکمتیار صاحب قونسلری ایران در پشاور به کسی اجازه نمیداد که به ایران سفر کنند همه مردم خیران مانده بود که این چه مسله است. برای ما مردم مسافرت به ایران بسیار آسان بود و خوب پیش آمد میکردند. یکبار ما هم هیس گرفت کفایران را ببینم. رفتیم کویته و از آنجا با چند نفر رفتیم ایران تقریباً سه ماه در آنجا ماندم و زیاد وقت در دفتر میبودم و خیلی علاقه داشتم که بفهمم باعث زیاد دوستی و مطرف چیست. در اول هر چه از ما بت بید فقط دوسه نفر بیدند که تاویالا مینوشتند و سرسر میکردند و چند نفر هم صبح میبامندند و شام میآمدند و در یک کویته تنها میرفتند و بسیار دیر مخفی گپ میزدند و باز به اطاق دیگر میآمدند. این کارها بیشتر مرا به شک انداخت که باید از حقیقت باخبر شیم بالاخره یروز یکی از آنها را که باهم خوشی زیاد داشتیم و در مکتب ابتدائیه صغی بودیم گوشه کردم که چه خبر هاست و چرا از ما که عضو حزب هستیم و چند سال جان کندیم بت میکنید او برایم چشمک زد که چه باخ من برایت به فرصت میکنیم. روز بعد مرا به یک پارک دورتر از شهر برد وقت رسمی بود جز چند تاباغوان کسی در آنجا دیده نمیکند آنوقت مرا قسم داد که بدیگر اعضای حزب یا خارج از حزب نگویم من هم قول دادم. این برادر ما سر جوال را باختر کرد و تمام جریان را بت گفت کم بود از شنیدن آن حرفها چیخ برزم چیز هائی شنیدم که در خواب هم باور نمیکردم. خلصی که حزب در اول به کمک تید می‌ها در آنجا راه پیدا میکند بعد از این نزدیکی استفاده میکند و چند طرفه کار میزند یعنی جریانات روزمره و احوالات را هر روز جمع آوری میکردند، بعد آنرا در یک کویته مخصوص تیب میکردند یک کای آنرا به بعضی از کشورهای عربی میدادند یک کای به نمایندہ (جناسیس) اسرائیل و یک کای هم به کاتب سفارت انگلیس در یکی از بازارهای تهران که از آنجا به سی‌جای سای روانه میشد و از تمام این منبع‌ها پول زیاد بدست میآوردند. و راپور کارها و زندگی و فعانیت سازمان‌ها و مهاجرین را در ایران به تید می‌ها و سفارت افغانستان میدادند. در پهلوی آن داد و معامله حشیش و هیروئین در دفتر حزب علی میشد. راستی راستی که وحشت آور بود موهای جانم بلند شد و دیگر طاقت نیاوردم و فردایش باز روانه پاکستان شدم. پس از فاش شدن کارهای تید می‌ها و بگری بگری آنها وضع حزب هم در ایران خراب گردید و مقامات ایرانی کم کم شک بر شدند و همه کارها معطل ماند آنطور که باز همان برادر ما سال گذشته بمن قصه کرد ایرانی‌ها در فکر دستگیری اعضای حزب در ایران بودند ولی همان شبکه‌ها خبرش کردند و امر داد که بعضی کاغذها که باشند پیوزانند و همه چیز را نابود کنند و فوری از ایران برآیند. بعلاعلان کرد که ایرانی‌ها پیششهاد ما را قبول نکردند و حزب دفترهای خود را بسته کرد. به این رقم هم از آن بلا خود را خلاص کرد. و هم بعضی عرب‌ها را خودش ساخت که پول زیاد بدهند. از شما چه برده کنم که دیگر تمام علاقه من به جهاد کم شد و قصد کردم که باید چند روز در خود پشاور باشم و خود را از دیگر کارها خیر کنم. در جریان برس و پال و کنگکا و از دفترها و مجلس‌های حزب فهمیدم که متضه صین سی - ای - ام مثل کی جی سی دوست و رفیق حزب بودند و حال هم مکتند و چند نفر از جمله دکتر فیض‌الله ناکه با مرکز سی ای ای از طرف حزب در امریکا حضورت هرتاس است. در اسلام آباد هم نفرهای بودند که همیشه به سفارت امریکا میرفتند و گزارش می‌رسانند به یک نفر دیگر حزب بنام "امان یار" که در جرمنی بوده و وظیفه داده شده که به

لندن رسید و مسافر دفتر و خانوار انگلیسی‌ها ذمه وار شده اند و در آنجا هم مرکز حزب تاسیس شده که تقریباً هفت سال پیش در آنجا فعال است و شبکه‌ها را پیش میبرد. در اروپا اول چیزی نبود تنها اینجانب صاحب به سنرایل خود به جرمنی دیتلیون مارک از اشتراکس قفسه کرد و بعد از آن به چند نفری که از بانده برجمی و خلقی دستوری به جرمنی آمده بودند و خود را در جمله "حزب اسلامی زده بودند مانند حلیم کریم و کریم پوپل و طوطی خیل و طیفه مینهد که برای حزب در جرمنی فعالیت کنند اینها اینطرف و آنطرف خیزک میزدند اما دفتری موجود نبود تا که در سال ۱۹۸۴ به کنگ حزب آلمونست المان غربی یعنی حزب ویلی برانت و شمشیت یک دفتر باز شد و یک نفر بنام مهاجرزاد امیران مقرر گردید. حالا باید شما بفهمید که مهاجرزاد کیست و از کجا و چه طور به حزب اسلامی و المان غرب داخل شده.

عبدالکریم مهاجرزاد بچه مامای جلالرکی جی بی معروف است. تازه از فاکولته زراعت فارغ میشد، با پاسپورت رژیم کابل "کی جی بی" به ترکیه فرستاده میشود تا ترکی را خوب یاد بگیرد و بین ترکها فعالیت کند و دستوری از طرف کی جی بی با شبکه های سی آی ای در ترکیه هم روابط خوب برقرار کند و از همان راه به رادیوی آزاد اروپا در مونتسن معرفی میشود که یک دستگاه تبلیغاتی میدهد و سی آی ای میباید از طرف این اداره یکسال لندن میرود که زبان انگلیسی را هم خوب یاد بگیرد و پاسپورت را هم در اپریل ۱۹۸۲ برایش درست میکنند که هر طرف فعالیت کرده بتواند که تا حال هم هردو پاسپورت یعنی از کی جی بی و سی آی ای در جیبش میباشد. در لندن هم رفم جاسوسی و خرابکاری اسلام را خوب به او یاد دادند. در آنزمان بغیر از چند نفر محدود کسی در فکر این چیزها نبود و خبر هم نمیشنند که چه کپ ها ست. در اول های سال ۱۹۸۴ شنیدیم که مهاجرزاد با آنهمه اومانی که بیشتر گفتیم از رادیوی آزادی به بن آمده بود و بنام آمرسونل آژانس مجاهدین اعلامی آری. در آن زمان این چیز را معرفی کرده بود و به این نام کارهای حزب اسلامی را پیش میبرد و این چه کپ است نه آب و آتش و باد چه پیر یکجا میشود. کی جی بی، سی آی ای، حزب اسلامی و مهاجرزاد سانبی هریسه. در همین وقت هم کدام دفتر و اطافی نداشتند دفعتاً خبر شدیم که والتر شمشیت به انرفارش روسها بتاريخ ۸ ارج ۱۹۸۴ قرارداد را با او امضا کرده و او را برسمیت شناخته است و با فلان پاسپورت نمبر (۰۲۲۲۱۲۶) که رادیوی آزاد اروپا برایش برابر کرده این مامور زراعت بنام ژورنالتس خود را معرفی کرده و نمایند "کل مجاهدین یاد خده". بعد از این قرارداد کی جی بی اپارتمانی را به اختیارش مانده و کرا گرفته که شش طبقه دارد مثل تینسلگری های شوروی در خارج. و ماهانه بیست هزار مارک کرایه آن است در هر اطاق تلش و تیلیفون و مخابره و وسایل مختلف نشر و چاپ اعلامیه ها و فتوکاپی ها وجود دارد که در هر ماه مصرف کل آن بیش از چهل هزار مارک مساوی بعد دهد و چهل هزار کلدار میشود یعنی همانقدر مصرفی که ده ها خانواده مهاجر را در هر ماه از گرسنگی و هلاکت نجات میدهند. فقط یک طبقه او را بنام مسجد یاد میکنند تا مردم را بازی بندهند متلبه بیک و نجیب قران کریم را هر تبلیغی میکنند. گمانیکه از این لانه جاسوس به منبع های خارجی معرفی گردیده اند همه شان معاش میکنند. بعضی از پیران مذهبی و مسلمان که بدلیل همین کارهای ضد اسلامی و افغانی خود را از این ها دور کرده بودند و صف جدا داشتند در اخبار ماه محرم ۱۳۶۴ "بهبه حق" نام این مسایل را واضح و پوست کنده نوشتند و رابطه اینها را گفتند ولی هیچ نایم نکرد و حزب آنها برخ خود نیابرد و مهاجرزاد روز بروز معتبرتر شد. به انرفرش رسبانی

سال گذشته وقتی میخواست برای جاسوسی و جمع کردن احوال و خبر به ایران بروند در میدان هوایی مهرآباد برای اجازه ندادند و از همانجا پروازش کردند. در پهلوی اینکار همراهِ خود حزب ولی برانت رابطه بسیار خوب درست کرده اند و کریم حلیم و مهاجرزاد این شبکه را پیش میبرند. در هامبورگ یک نفر خلقی دیگر بنام "سیرزاد" که وقتی خود را بچه ترمنی میگفت و پسران در حزب درآمده بود نمایندۀ شده و مسرف دفتر هامبورگ را هم آقای مراد تاجسر قیم های مهاجرزاد میدهند.

نتیجه: که این دفترهای حزب در جرمنی فقط مرکز سازمان های جاسوسی شرق و غرب اند به سرد و حریف ننگ میزنند و از سرد و حریف پول میگیرند. ترک و عرب را هم بازی دادمانند و پول های شانرا بنام جهاد میبرند ولی بکارهای خود خرج میکنند. مقصد کلی شوروی ها از این مسرف و دفتر اینست که فعالیت تمام افغانها را در جرمنی فلج کنند و نمایندند: که مردم یکجا شونده به ضد مجاهدین و قوماندها به ضد رهبر های جهاد و به ضد هر کسی که از راستی دشمن روس باشد فعالیت نمایند.

همینطور که حزب از هر طرفی یعنی از چپ و راست و کی جی بی و سی آی ای و قذافی و ولی برانت و آخوان المسلمین استفاده میکند همین قسم در پاکستان هم از پارتی های مختلف کار میگیرد جماعت اسلامی پاکستان را بواسطه قاضی حسین از خود کرده که منشی جماعت اسلامی است و از مردم قبایل سرحدی است و از خویش و قیم نزدیک اجمل ختک و دوست او میبازد. تمام کمک های جماعت اسلامی به حزب داده میشود و دیگر تنظیم ها را تخریب میکند در عین زمان با پیپلی ها که مخالف جماعت اسلامی است رابطه بسیار خوب از سابق دارد از این بابت کار های حزب در پاکستان خوب سربراه است. در هر دفتر و اداره حتماً نفر این دو پارتی موجود است و بنام حزب اسلامی کارها را زود اجرا میکنند. یکی از دیگر خود خبر ندارند این پروگرام ها فقط بعد از آمدن میرمنی سربراه شد و از همین چپل هاست که سلاح های زیاد را هم حزب میگیرد.

مقصد اصلی حزب اینست که دیگران به روسیه ای که شود از بین بروند باید نام شوند و آینده کل بدست حزب باشند و با خلقی ها و پرچمی ها حکومت مشترک بسازد. تا به الحال خیلی سلاح و مهمات را در داخل ذخیره و دفن کرده اند و یک مقدار سلاح های خفیه را هم به پیپلی ها داده اند و پول زیادی کفائی کرده اند. با چین و هندوستان هم حزب رابطه بسیار خصوصی و محکم دارد و بعضی معلومات ها را از راه نفرهای حزب در دهلی به آنها میرساند مخصوصاً رقم و جاشای سلاح و تریه، ساکر پاکستان را همه به آنها معلومات میدهد و پول میگیرد. پس از قدرت گرفتن نجیب کارهای خود را خوب جمع و جور کرده و دست و پا زدن ها بسیار شده. بیستراز هر کار باز پلان ترور قوماندها و بدنام کردن دیگران سردست گرفته شده و اسلام و همه چیز فقط به خاطر این میبازد که حکمتیار صاحب هر رقم که میشود یکبار به سخت ترمنی و امین بنشینند و نقشه امین خاين را که گفته بود يك مليون نفر در افغانستان بکار داریم و پس همان را عملی سازد و آن وقت يك حكومت ستالینی را زیر نام اسلام جور کند و رقیب های خود را سر به نیست نماید. تا سال پیش دوبار انتخابات در حزب هند را بازی میدهند و هر وقت هم خودش است و کسانی را که خودش خوشتر میکند و موافقه هم میکند که کاندید شان در انتخابات اسلامی نیست کس که مبارزه کند گناهکار است و به همین رقم فقط در غم خود است

نه باید تا آخرت هم امید باشد . همان چند نفری را که میفهمد مهم است و زور دارند
خوشر نگاه میکنند شورا هم از همان هاست و قدرت و پیسه همه چیز زلی بیچاره هائی که
خون میدهند و خاک زندگی شان سرباد رفته است و چیزی گفته نمیتوانند آنها را
به بطن و شهید پُپ میازند .

این بود خلعن موضوع که ما از نزدیک آنها دیدیم و دل ما بدرد آمد و کردن خود را پیش
خدا و رسول (ص) خلاص کردیم . دلان باور میکنند یا نه . اگر هیچ چیز باورتان
نمبوسد عشر هار ستمیارساحب و بوتورا که اینجا روزنامه جنگ پاکستان زمستان گذشته
جواب نرد بدوانید و بدیدید که کب ها چیست !!

دیجیتال سازی و بازپخش:

حزب همبستگی افغانستان

۵ دلو ۱۳۹۵

hambastagi.org